

نقش طاہر زودائیمین

در احیاء استقلال ایران

بقلم

عباس پرویز

طاہر مؤسس سلسلہ طاہریان
در حدود سال ۱۵۹ ہجری قمری
در قریہ ہوشنج (ہوشنج یا
یوشنگ یا فوشنج) دہ فرسنگی
ہرات متولد شد .

راجع بہ سلسلہ نسب
طاہر مورخین اقوال مختلف

آوردہ اند . بعضی او را پسر گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

حسین بن مصعب بن اسمعہ بن
دادویہ و برخی پسر حسین بن

مصعب بن طلحہ بن رزیق نوشتہ
اند و مؤلف تاریخ سیستان

طاہر را فرزند حسین بن
مصعب بن رزتوذ کر کردہ است

و ابوسعید عبدالحی بن ضحاک
ابن محمود گردیزی صاحب

کتاب زین الاخبار اورا پسر
حسین بن مصعب بن رزیق بن

ماهان میدانند و این قول بنظر صحیح تر می آید .

طاهر از خاندانی ایرانی ورزئق بن ماهان جداعلای وی یکی از موالی و بندگان طلحة بن عبیدالله بن خلف خزاعی معروف به طلحة الطلحات بود و چون کسی جزء بندگان قبیله ای از قبائل عرب در می آمد وی را باسم همان قبیله نسبت میدادند طاهر به طاهر خزاعی مشهور گردید .

اولین کسیکه قبل از طاهر بن حسین از این خاندان اشتهار یافت مصعب بن رزئق بود . مصعب در فن کتابت مهارتی تمام داشت و در فضل و بلاغت شهرتی بسزا . میگویند وی در خدمت سلیمان بن کثیر خزاعی یکی از بزرگان عرب بشغل کتابت مشغول بود و چندی نگذشت که بحکومت هوشنج و هرات رسید . حسین بن مصعب نیز مانند پدر خویش اشتهار فراوان داشت و چون نفوذ وی در خراسان فزونی گرفت در نظر خلفای عباسی معزز و محترم شد . اما علی بن عیسی بن ماهان که در سال ۱۹۱ در خراسان حکومت میکرد نسبت به حسین بن مصعب ظنین گردید و در صدد قتل وی برآمد . حسین که از لطف و عنایت خاص هارون الرشید نسبت بخود مطمئن بود بدربار او رفت و هارون وی را با احترام تمام پذیرفت . ولی حسین بسال ۱۹۲ هجری وفات یافت و طبق بعضی روایات هارون الرشید در تشییع جنازه او حضور داشت .

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی در تاریخ مسعودی^۱ راجع به روابط حسین بن مصعب و فضل بن سهل ذوالریاستین وزیر مأمون حکایتی دارد که بعین عبارت در اینجا نقل میگردد :

«چنین آورده اند که فضل وزیر مأمون خلیفه بمرو عتاب کرد با حسین مصعب پدر طاهر ذوالیمینین و گفت پسرت طاهر دیگر گونه شد و باد در سر کرد و خویشتن را نمیشناسد . حسین گفت ایهاالوزیر من پیری ام درین دولت بنده و فرمانبردار و دانم که نصحیت و اخلاص من شما را مقرر است . اما پسر من طاهر از من بنده تر و فرمانبردار تر است و جوابی دارم در باب وی سخت کوتاه اما درشت و دلگیر . اگر دستوری دهی بگویم . گفت دادم . گفت ای داللهالوزیر امیرالمؤمنین او را از فرودست تر اولیا و حشم خویش بدست گرفت و سینه

او بشکافت و دلی ضعیف که چنوئی را باشد از آنجا بیرون گرفت و دلی آنجا نهاد که بدان خلیفه ای چون محمدزبیده بکشت و با آن دل که داد آلت وقوت و لشکر داد. امروز چون کارش بدین درجه رسید که پوشیده نیست میخواستی که ترا گردن نهد و همچنان باشد که اول بود؛ بهیچ حال این راست نیاید مگر او را بدان درجه بری که از اول بود. من آنچه دانستم بگفتم و فرمان تراست. فضل سهل خاموش گشت چنانکه آن روز سخن نگفت و از جای شده بود. و این خیر بمأمون برداشتند سخت خوش آمدش جواب حسین مصعب و پسندیده آمد و گفت مرا این سخن از فتح بغداد خوشتر آمد که پسرش کرد و ولایت پوشنگ^۱ بدو داد که حسین به پوشنج بود.

حکومت هوشنج پس از حسین بن مصعب از طرف علی بن عیسی بن ماهان والی خراسان به پسرش طاهر داده شد.

چون شرح احوال طاهر بن حسین خزاعی بستگی تمام با تاریخ امین و مأمون و اختلاف آن دو برادر با یکدیگر دارد ناگزیر در اینجا بذکر این اختلاف و علت بروز آن میپردازیم:

هارون الرشید در سال ۱۸۶ هجری قمری باتفاق دوتن از

فرزندان خویش امین و مأمون بسفر حج رفت و در ایام اقامت در مکه ممالک و متصرفات وسیع اسلامی را بین

اختلاف

امین و مأمون

پسران خود تقسیم کرد. امین را حکومت کوفه و بصره و واسط و عراق و شامات و موصل و قسمتی از جزیره و مصر و حجاز و یمن داد و امارت کرمانشاهان و نهاوند و قم و کاشان و اصفهان و ری و همدان و فارس و کرمان و طبرستان و قومش و خراسان و ماوراءالنهر و زابل و کابل را به مأمون بخشید و بصوابدید عبدالملک بن صالح یکی از بزرگان خاندان عباسی قسمتی از جزیره را نیز

۱ - پوشنگ که معربش قوشنج است بضم فا و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون و جیم شهری است مختصر در دره کوهی پردرخت و پر میوه. از آنجا تا هرات ده فرسخ است و اغلب غلات شهر از آنجا آرند. قال الاصطخری خرج منها طائفة کثیره من اهل العلم (نقل از حواشی تاریخ بیهقی چاپ ادیب).

به پسر دیگر خویش قاسم ملقب به المؤمن و اگذار کرد و ترتیب این تقسیم را بر روی کاغذ آورد و بامضای بزرگان عرب رساند و آن را در خانه کعبه آویخت و فرزندان خویش را وادار بادای سوگند در عدم اختلاف بایکدیگر و حفظ دوستی و ولاد کرد. هارون الرشید بسال ۱۹۳ هجری در طوس مرد و چون این خیر بمأمون که در آن تاریخ در مرو بود رسید بنا بوصیت پدر خویش از بزرگان و امراء خراسان بنام امین بیعت گرفت و با این عمل در آغاز امر چنین تصور میرفت که اساس اتحاد و یگانگی در طرز حکومت همچنانکه رشید دستور داده بود بین برادران مشید و مؤکد میماند. اما این حسن نیت دیری نپائید و رشته دوستی بین امین و مأمون بتحریر فضل بن ربیع که بوزارت امین رسیده بود گسیخته گردید. شرح این تفصیل آنست که هارون - الرشید در بستر بیماری در طوس بوزیر خود فضل بن ربیع دستور داده بود پس مرگ وی جمیع البسه و متروکات دیگر او را نزد مأمون برد و بدو تسلیم کند. اما فضل بن ربیع که مقارن آن احوال مکتوبی از امین دریافت کرده بود و اساساً نسبت به امین تمایل خاصی داشت بوصیت هارون و قعی نهاد و تمامی متروکات شخصی خلیفه متوفی را با خود برداشت و راه بغداد را در پیش گرفت تا بخدمت امین رسد و باین ترتیب مراتب بندگی و اطاعت و خدمتگزاری خویش را ابراز دارد. چون این خبر بمأمون رسید سخت غضبناک شد و همین امر بهانه ای جهت بروز اختلاف بین وی و امین شد.

مأمون به پیشنهاد وزیر با تدبیر خویش فضل بن سهل کسی را بدنبال فضل بن ربیع^۱ فرستاد و آنچه را که حق خود میدانست مطالبه کرد. این فرستاده در نیشابور بوزیر امین رسید. ولی بمقصود خود نائل نگردید و

۱ - فضل بن ربیع مکنی بابو العباس پس از یحیی بن خالد برمکی بامر هارون الرشید بوزارت نشست و قبل از آن مقام منصب حجاب منصور و مهدی و هادی و هارون را داشت. وی از نعمت فضل چندان متنعم نبود. اما روزگار خود را بعامشرت و مجالست با فضلا و دانشمندان میکذراند و ابو نواس شاعر معروف در سلك مداحان او متسلک بود و چون هارون در خراسان مرد امین وزارت را کماکان در دست وی باقی گذاشت. این وزیر در سال ۱۴۰ متولد و در سال ۲۰۸ متوفی شد.

مراجعت کرد. فضل بن سهل بمأمون گفت با این خلف عهد بر مردم عراق عرب اعتماد نشاید و باید با گستردن بساط عدل و داد در خراسان بجمع موافقین و طرفداران پردازی و بیش از پیش در رتق و فتق امور آن سامان کوشا باشی خاصه که مادرت ایرانی است و همین امر ترادرنظر ایرانیان عزیزتر و گرامی تر میسازد. مأمون را این گفته مطابق طبع افتاد و بس آن دستور رفتار کرد و خراسانیان نسبت بوی راه سلم و دوستی پیمودند و راه رسیدن او را بخلافت هموار کردند.

امین برخلاف برادر خود مأمون که مردی سیاستمدار و کاردان و مدبر بود و وزیر دلسوز چون فضل بن سهل داشت از همان آغاز خلافت کار مملکت داری را پشت پا زد و در ورطه عیش و عشرت و لهو و لعب غرق شد و سستی و رخوت های موجبات وقفه امور را فراهم ساخت. از طرف دیگر فضل بن ربیع که مردی جاه طلب بود در نظر داشت با رسیدن امین بخلافت کارهای کشوری را قبضه کند و آنچه را که خواهد انجام دهد و چون میدانست باطریقہ ای که امین در شیوه مملکت داری پیشه خود کرده است کار خلافت وی سامان ندارد و مردم بزودی جانب مأمون را میگیرند، او را وادار بغزل مأمون و مؤتمن از ولایت مهدی و حکومت قسمتهائی که هارون الرشید بآنها داده بود کرد. درباریان و بزرگان و رجال بغداد از آن جمله علی بن عیسی بن ماهان که در لشکریان نفوذ کلمه بسیار داشت با این امر موافق بودند و از فضل بن ربیع حمایت میکردند. اما امین در خلع برادران خود از ولایت مهدی مردد و بیمناک بود. با اینحال با اسمعیل صبیح کاتب مخصوص خویش در این موضوع مشورت کرد. اسمعیل با آنکه خلع برادران امین را از ولایت مهدی بصلاح مملکت نمیدانست بر اصرار امین گفت بهتر آنست قبل از خلع مأمون وی را با نوشتن مکتوبی استمالت کنیم و او را بعنوان مشورت در کارهای مملکتی بیغداد احضار و چون بیغداد آید هر طور که صلاح دانی با وی رفتار نمائی.

امین این عقیده را مقرون بصواب دید و نامه ای نزد مأمون بخراسان فرستاد

و او را دعوت بآمدن بیفداد کرد و همراه این نامه سه تن از بزرگان دربار خود عباس بن موسی بن عیسی و محمد بن عیسی بن نهیک و صالح بن عبدالملک صاحب مصلی را بدانصوب گسیل داشت و آنان را دستور داد بهر نحوی که مناسب دیدند مأمون را بیفداد آورند. این فرستادگان در مرو بخدمت مأمون رسیدند و چون مأمون از متن نامه امین اطلاع یافت راجع باین امر با فضل بن سهل مشورت کرد و رأی او را خواستار شد فضل بن سهل او را گفت رفتن بیفداد صلاح نیست چون دور از طرفداران خویش طعمه آسانی جهت امین و کسان وی خواهی شد و در این امر باید تدبیری اندیشید و صلاح را در این میبینم که در جواب مکتوب برادر بنویسی که ماندن در خراسان برای جلوگیری از هجوم همسایگان بحدود و ثغور آن سامان لازم است. چنانکه هارون الرشید در اجراء این مقصود امارت آن ناحیه را بتوسپرده بود مأمون طبق گفته فضل رفتار کرد و فرستادگان برادر را با تحف و هدایای گرانبها بیفداد برگرداند. امین که از جواب مأمون و قصد مخالفت وی آگاه شد دستور داد تا نام او را از خطبه انداختند و خطبه ولایتعهدی را باسم پسر خویش موسی خواندند (۱۹۵)

جنگ علی بن عیسی
و ظاهر
 امین علی بن عیسی بن ماهان را بسال ۱۹۵ هجری مأمور جنگ با مأمون کرد و فرامینی نیز نزد ابی دلف القاسم ابن ادريس بن عیسی العجلی و هلال بن عبدالله الحضرمی فرستاد تا باقوای خود بوی پیوندند.

سپاهیان علی بن عیسی بتنهائی متجاوز از پنجاه هزار تن بودند و میگویند چون زبیده مادر امین از قصد حرکت این سردار بجانب خراسان اطلاع یافت در صورت ظاهر وی را گفت مأمون را مانند امین دوست دارم و باید در حق وی کمال ملاحظت را روا داری و در اکرام و احترام او کوشش کنی تا بوی آسیمی نرسد. بنا بگفته مورخین مردم بغداد تا آن زمان سپاهی بدان عظمت و جلال و با تجهیزاتاتی چنان کامل ندیده بودند. علی بن عیسی بن ماهان با سپاهی این چنین در شعبان سال ۱۹۵ بغداد را ترک گفت و چون به جلولار رسید قوافلی که از آنجا میگذشتند او را گفتند که طاهر بن حسین سردار مأمون درری اقامت دارد و آن محل را برای

تجمع قوای خویش اختیار کرده و منتظر سپاهیان امدادی خراسان است. علی بن عیسی بجانب ری حرکت کرد و وقتی بده فرسنگی آنجا رسید طاهر مجمعی از امراء و بزرگان سپاه خود ترتیب داد تا تصمیمی راجع بمقابله بادشمن اتخاذ شود این جماعت بهتر آن دانستند که طاهر در ری بماند و بمداغه پردازد و آنقدر پایداری کند تا از خراسان کمک رسد. اما طاهر با این رای موافقت نکرد و با چهار هزار سوار از شهر خارج شد و در پنج فرسنگی ری در دهی بنام کاواص مستقر گردید در جنگی که بین وی و علی بن عیسی اتفاق افتاد طاهر دادشجاعت و مردانگی داد و دشمن را بکلی منکوب کرد و جمع کثیری را بخاک هلاک انداخت و اسرای فراوان گرفت و غنائم بسیار بدست آورد و چون از کار جنگ فراغت یافت به ری مراجعت کرد و مکتوبی باین شرح بمأمون نوشت:

هذا کتابی الی امیر المؤمنین اطلال الله بقائه وراس علی بن عیسی بین یدی وکان خاتمه فی یدی و جنده تحت امری والسلام^۱.

چون خیر شکست علی بن عیسی بن ماهان و کشته شدن وی در میدان جنگ بامین رسید عبدالرحمن جمله را با جمعی دیگر از سپاهیان جهت محاربه با طاهر فرستاد و او تاهمدان پیش آمد و آن محل را ارود گاه خویش قرار داد. مؤلف تاریخ حبیب السیر^۲ میگوید:

«نقلست که روزی امین با اتفاق کوثر خادم در کنار دجله شست در آب افکند و بگرفتن ماهی اشتغال داشت که ناگاه شخصی از گریختگان سپاه علی بن عیسی بدانجا رسیده حکایت محاربه و کیفیت قتل علی بن عیسی را آغاز کرد. امین گفت دست از این سخنان بازدار که کوثر دو ماهی گرفته و من تاغایت هیچ صید نکردم.»

طاهر از ری بجانب همدان راند و آن محل را بآسانی از عبدالرحمن جمله گرفت و سپاهیان ویرا هزیمت داد. بروز اختلاف و جنگ بین مأمون و امین آغاز عداوت و دشمنی و نزاع

۱ - این نوشته من است به امیر المؤمنین که خداوند بقای او را دوام دهد. سر علی بن عیسی بین دست من و انگشتری او در انگشت من و سپاهیان وی تحت امر من است والسلام.

۲ - حبیب السیر ص ۲۴۹

جدی و حقیقی بین دو عنصر ایرانی و عرب بود. تا آن زمان ایرانیان بواسطه قدرت فوق العاده خلفاء نمیتوانستند رسماً و علناً برضد آنان قیام کنند. فقط بانفوذ در دربار خلفاء و تصدی بعضی از مشاغل و مقامات از آنجمله مقام وزارت و حکومت نواحی و بلاد و متصرفات اسلامی آداب و مراسم و عادات مردم ایران باستان و طرز اداره مملکت را به عباسیان میآموختند. اما اختلاف مأمون و برادرش امین جهت بدست آوردن مقام خلافت فرصت و مجال مناسبی بدست ایرانیان داد تا مقاصد دیرین خود را در هموار کردن راه رسیدن باستقلال مملکت خود فراهم آورند و چون مأمون از جوانی بین ایرانیان نمو و رشد کرده و از راه قرائت کتب آنان باسنن و سیر ایرانی آشنا شده بود و مبادری ایرانی بنام مراجل داشت ایرانیان او را از خلفاء دیگر عباسی بخود نزدیکتر و دلسوزتر میدانستند. وجود فضل بن سهل و خاندان او که جزء ایرانیان پاکنهاد نیکو سرشت بودند نیز عامل مؤثری در انجام نیات مردم این سامان بشمار میآید.

فتح بغداد توسط طاهر و کشته شدن امین

چون موضوع قتل علی بن عیسی بن ماهان توسط طاهر بن حسین در بغداد محرز و مسلم گردید همانطور که گفتیم عبدالرحمن جبله از طرف امین مأمور جنگ با طاهر شد و طاهر در همدان با او مصاف داد و شکست بر قوای بغداد افتاد. عبدالرحمن در معرکه بقتل رسید و سپاهیان وی منهنزماً بطرف بغداد رفتند و مقارن آن احوال از بغداد لشکری دیگر بقصد محاربه با طاهر حرکت کرد. ولی این سپاه قبل از مبادرت بجنگ راه فرار در پیش گرفت. در همان اوان هرثمه بن اعین یکی دیگر از سرداران مأمون باقوائی چند بطاهر ملحق شد و نامه ای مشعر بر آنکه طاهر موقتاً قسمتی از سپاه خود را بایست تحت اختیار وی گذارد و خویشتن متوجه فتح اهواز و واسط و بصره گردد بسوی داد. طاهر نیز طبق این دستور رفتار کرد و با جمعی از لشکریان بآن نواحی رفت و پس از فتح نقاط مزبور و فرار حکام امین ولاتی از طرف خود در نواحی مفتوحه گذاشت و به هرثمه ملحق گردید.

حسین بن علی بن عیسی بن ماهان در روز یازدهم رجب سال ۱۹۶ هجری بهواداری مأمون بر امین قیام کرد و امین را از خلافت برداشت. اما روز بعد از آن واقعه بعثت اغتشاشی که در سپاه اورخ داد امین بسعی محمد بن خالد دوباره بخلافت رسید و حسین بن علی بن عیسی بجانب خراسان هزیمت جست و جمعی از لشکریان امین بتعقیب وی پرداختند و او را ضمن راه دستگیر کردند و بقتل رساندند و سرش را نزد امین آوردند.

امین چندین بار تا اواخر سال ۱۹۶ هجری بتهییه قوا دست زد و بمقابل طاهروهرثمه فرستاد. اما در تمام این دفعات سپاهیان او توسط لشکریان خراسان شکست خوردند و سرانجام طاهروهرثمه در سال ۱۹۷ هجری بحوالی بغداد رسیدند و آن شهر را تحت محاصره در آوردند. در طول مدت محاصره بغداد قوای امین و درباریان و کسان او دسته دسته بطاهر می پیوستند و چون فضل بن ربیع وزیر امین کار رادشوار دید و بر جان خود ترسید دست از وزارت برداشت و در گوشه ای پنهان گردید.

طول مدت محاصره بغداد عرصه را بر محصورین تنگ کرد و مردم آن شهر از حیث آذوقه در زحمت افتادند و امین جواهر و نفایس بیت المال را فروخت و بمصرف سپاهیان رساند. در این میان جمعی از مردم بغداد که منتظر بودند دست به نهب و غارت منازل ثروتمندان زدند و غوغای عجیبی بر پا ساختند و امین ناگزیر کسی را نزد هرثمه که نسبت بوی بیش از طاهر اعتماد داشت فرستاد و تقاضای صلح کرد. هرثمه بن اعین بوی پیغام داد که باید در خفا خود را برای مذاکره صلح باردو گاه اورساند. امین این امر را پذیرفت و شبی با جمعی از خواص خویش بر زورق نشست تا بمحل موعود رود. اما طاهر که نگران و هوشیار و بر مسئله ارتباط بین امین و هرثمه آگاه بود با جمعی از کسان خویش امین را موقع پیاده شدن از زورق گرفت و در همان شب قریش یکی از غلامان طاهر وی را بقتل رساند (۱۹۸).

شرح این حادثه در کتاب مجمل التواریخ والقصص چنین آمده است:

«... وخواست که بزهار هرثمه بیرون آید و طاهر بن الحسین خبر یافته بود. سپاه فرستاد اندر زورق تا با ایشان حرب اندر گرفتند و زوین هاومزراقها

بزورق اندرهمی زدند که محمدالامین آن جایگاه در بود تا غرقه کردند و امین جامه بینداخت و خود را در آب افکند و بشنا بیرون آمد . کسان طاهر وی را بگرفتند یکتاپیراهن و همچنان برهنه بزندانش باز داشتند و همی لرزید از سرما^۱ یکی بود از قضاة^۲ بغداد آنجای باز داشته بود . وی را بشناخت و تاریخ بود بگریست . امین او را بشناخت و گفت : تو کیستی، گفت فلان . محمد گفت زنهار پشت من بکنار گیر ساعتی که سرما یافته ام . چون خبر به طاهر رسید غلامی را بفرستاد نام او قریش و گویند حاجب بیودتا سر امین برید و پیش طاهر برود او را بمأمون فرستاد و دیگر روز ببغداد اندر آمد و غارت و خرابی کردند و حالها بود و امین در ماه محرم کشته شد بسال ۱۹۸ و او را بیست و هفت سال و سه ماه عمر بود . »

طاهر بن حسین پس از واقعه بغداد و قتل امین

علت اشتها طاهر

ملقب به ذوالیمینین شد .

به ذوالیمینین

در خصوص این لقب و علت انتصاب آن به طاهر

مورخین سه وجه ذکر کرده اند . ابو سعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی در کتاب زین الاخبار^۳ چنین میگوید : « اندر و سبب آن بود که چون طاهر را پیش علی بن عیسی همی فرستاد فضل بن سهل آن ساعت خروج او اختیار کرد و طالع بنهاد و دو سه تاره یمانی یکی سهیل و دیگری شعری یمانی اندر وسط السماء یافت بدین سبب او را ذوالیمینین نام کرد . » فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین که عشق مفرطی در تجدید آثار قدیم

۱ - استاد ملك الشعراء بهار در حواشی مجمل التواریخ والقصص در این مورد چنین مینویسد : گویند از خوف و هراس میلرزید و ذکر سرما نیست . چه این محاصره در آخر تابستان بوده و این شب شب بیست و پنجم محرم ۱۹۸ مطابق بیست و پنجم ایلول ماه سریانی است و ایلول ماه اول پائیز است و بغداد در آن فصل گرم است و اما مؤلف این کتاب (مقصود مجمل التواریخ است) چون خود همدانی است و در همدان بتابستان هم اگر کسی در آب رود خاصه در شب سردش آید گمان کرده است لرزه محمد امین از سرما بوده است .

۲ - احمد بن سلام صاحب المضالم .

۳ - زین الاخبار - ص ۶۵

ایران و استقلال کشور خود داشت در صدبرآمد خلافت را از خاندان عباسیان بعلویان انتقال دهد و چون مأمون را که مادری ایرانی داشت نسبت بایرانیان موافق و همراه میدانست در موضوع مزبور باوی گفتگو کرد و مأمون با این امر راضی شد و قرار گذاشتند علی بن موسی الرضا علیه السلام را بولایتمهدی انتخاب کنند، امام در آن تاریخ در مدینه بود و برای آوردن وی به بغداد و از آنجا بخراسان بشخص معتمدی احتیاج داشتند و در اجراء این امر طاهر را انتخاب کردند. برای آنکه پی بوجه دیگری که در سبب لقب ذوالیمینین نوشته اند ببریم عین قول بیهقی^۱ را در اینجا نقل میکنیم:

«فضل سهل وزیر خواست که خلافت از عباسیان بگرداند و به علویان آورد. مأمون را گفت نذر کرده بودی بمشهد و سوگندان خورده که اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی ولیعهد از علویان کنی و هر چند برایشان نماند تو باری از گردن خود بیرون کرده باشی و از نذر سوگند بیرون آمده. مأمون گفت سخت صواب آورد کدام کس را ولیعهد کنم. گفت علی بن - موسی الرضا که امام روزگار است و بمدینه رسول علیه السلام است. گفت پوشیده کس باید فرستاد نزدیک طاهر و بدو بنیشت که ما چنین و چنین خواهیم کرد تا کس فرستد و علی را از مدینه بیارد و در نهران او را تبعیت کند و برسبیل خوبی بمر و فرستد تا اینجا کار بیعت و ولایتمهدی آشکار کرده شود. فضل گفت امیر المؤمنین را بخط خویش ملطفه ای باید بنیشت در ساعت دویست و کاغذ و قلم خواست و این ملطفه را بنیشت و بفضل داد. فضل بخانه باز آمد و خالی بنیشت و آنچه بنیشتی بود بنیشت و کار راست کرد و معتمدی را با این فرمانها نزدیک طاهر فرستاد و طاهر با این حدیث سخت شادمانه شد که میلی داشت به علویان آن کار را چنانکه بایست ساخت و مردی معتمد را از بطانه خویش نامزد کرد تا با معتمد مأمون بشد و هر دو بمدینه رفتند و خلوتی کردند بارضا علیه السلام و نامه عرضیه کردند و پیغامها دادند. رضا را سخت کراهیت آمد که دانست که آن کار پیش نرود. امام هم تن در داد از آنکه از

حکم مأمون چاره نداشت و پوشیده و متفکر به بغداد آمد. وی را بجای نیکو فرود آوردند، پس يك هفته که بیاسوده بود در شب طاهر نزدیک وی آمد سخت پوشیده و خدمت کرد نیکو و بسیار تواضع نمود و آن ملطفه بخط مأمون بروی عرضه کرد و گفت نخست کسی منم که بفرمان امیرالمؤمنین خداوندم ترا بیعت خواهم کرد و چون من این بیعت بکردم بامن صد هزار سواره و پیاده است همگان بیعت کرده باشند. رضا رحمة الله دست راست بیرون کرد تا بیعت کند چنانکه رسم است. طاهر دست چپ پیش داشت. رضا گفت این چیست. گفت راستم مشغول است به بیعت خداوندم مأمون و دست چپ فارغ است از آن پیش داشتم. رضا از آنچه او بکرد اورا پرسندید و بیعت کردند و دیگر روز رضارا گسیل کرد با کرامت بسیار. اورا تا بمر و آوردند و چون بیاسود مأمون خلیفه در شب بدیدار وی آمد و فضل بن سهل باوی بود و یکدیگر را گرم بیرسیدند و رضا از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت باز گفت. مأمون را سخت خوش آمد و پسندیده آمد آنچه طاهر کرده بود. گفت ای امام آن نخست دستی بود که بدست مبارک تو رسید من آن چپ را راست نام کردم و طاهر را که ذوالیمینین خوانند سبب این است. چون کار بیعت در ولایت مهدی با حضرت رضاعلیه السلام صورت گرفت آن مسئله را آشکارا کردند و مأمون امام را رسماً بولایت مهدی برگزید و شعارسیاه را که مخصوص آل عباس بود بشعارسبز آل علی مبدل ساخت و دستور داد نام حضرت رضاعلیه السلام را بردینار و درم ضرب کنند و چون برای ولیمهد وزیر و دبیر لازم بود بارای خود امام فضل بن سهل بامر وزارت او پرداخت و علی بن سعید را بشغل دبیری او برگزیدند و با لقب ذوالقلمین داد (۲۰۱).

وجه سوم که صحیح تر از دو روایت دیگر است این بود که چون طاهر ابن حسین با هر دو دست شمشیر میزد معروف به ذوالیمینین گردید.

مأمون طاهر را در سال ۲۰۲ مأمور رفع طغیان و شورش نصر بن سیار بن شبت عقیلی (در زین الاخبار نام این شخص نصر بن شیب آمده است) کرد. طاهر در رقه با نصر بن سیار جنگید و وی را شکست داد. مأمون بعلت آنکه

فضل بن سهل ذوالریاستین اخبار مربوط بحکومت عراق عرب را که در دست برادرش حسن بن سهل و در آنجا اغتشاشاتی بروز کرده بود کاملاً بااطلاع او نمیرساند و چندی بعد توسط امام رضا علیه السلام بر شرح ماوقع آگاهی یافت بروی خشم گرفت و آن وزیر لایق کاردان را قبل از حرکت به بغداد در حمام سرخس بقتل رساند. (۲۰۲)

میگویند روزی طاهر برای ملاقات مأمون بخدمت وی درآمد و او را مشغول گریه دید و از وی سبب گریه و غمگینی او را پرسید خلیفه در جواب گفت دردنیاهر کس را غمی است و هر غمی را نتوان گفت. طاهر حيله کرد و مبلغ دوست هزار درهم بحسین خادم داد و از وی خواست بهرنحوی که ممکن شود در خلوت علت گریه و اندوه خلیفه را پرسد و باو باز گوید. حسین نیز در موقع مناسب علت را از خلیفه سؤال کرد. مأمون گفت هر وقت طاهر را می بینم بیاد برادرم میافتم چون بسراین قضیه اطلاع یافت توسط احمد بن ابی خالد وزیر درخواست حکومت خراسان را کرد و مأمون این تقاضا را پذیرفت و طاهر در سال ۲۰۵ عازم خراسان شد سال ۲۰۵ آغاز استقلال طاهریان و بالنتیجه ابتدای استقلال ایران است. مأمون طاهر را باین شرط بحکومت خراسان منصوب کرد که سالانه مبلغ معینی بخزینة خلیفه بفرستد خلیفه در موقع حرکت طاهر بخراسان کسی را بعنوان خبرمدار یا والی برید برای تقنیش در امور خراسان همراه وی روانه کرد. میگویند طاهر روزی در مرو بر منبر رفت و در موقع خواندن خطبه نام مأمون را حذف کرد و شب همان روز در ماه جمادی الاولی سال ۲۰۷ فوت شد. بروایت دیگر خلیفه یکی از غلامان خود را جهت مراقبت در اعمال طاهر باتفاق وی بخراسان فرستاد و چون طاهر نام خلیفه را از خطبه انداخت آن غلام طبق دستور طاهر رامسموم ساخت. مسموم شدن طاهر با خدعه و حيله ای که عباسیان داشتند و غالب کسانی را که بایشان خدمت میکردند از میان می بردند بعید بنظر نمی آید.

عاقبت کار
طاهر

هنر تاریخ یا فرق نوشته خشک و گفتار شاعرانه
در این است که تشخیص داده شود چه چیز بالامیآید
و به سطح میرسد و چه چیز به سطح نمیرسد و زیر زمین
میپوسد و شاخه و برگ و میوه ای برای استفاده بشر نمیدهد.

کار لایل

(از کتاب فلسفه تاریخ تألیف امری نف)

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی